

بررسی ساختار فضایی قدرت سیاسی در ایران باستان

دکتر هادی اعظمی* - دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر هادی زرقاتی - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد

مسعود حمیدی - دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۲۷

چکیده

ساختار قدرت سیاسی و توزیع فضایی آن یکی از مهمترین موضوعاتی می‌باشد که در جغرافیای سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. کشور ایران با تمدن چند هزار ساله، دارای ساختار قدرتی متمرکز و بسیط می‌باشد و دلایل آن را باید در ایران باستان و ریشه تشکیل اولین حکومت ایرانی (ماد) و سیر گرایش به تمرکز قدرت جستجو کرد.

تحقیق حاضر با بررسی ساختار فضایی قدرت سیاسی در ایران باستان یعنی در دوره‌های مادها، هخامنشان، اشکانیان و ساسانیان به کنکاش در دلایل مؤثر بر ساختار قدرت در ایران باستان می‌پردازد و بر این اساس به نظر می‌رسد که دلیل تشکیل اولین دولت متمرکز ایران یعنی مادها موقعیت جغرافیایی ایران و وجود دشمن خارجی قدرتمندی به نام آشور می‌باشد.

ساختار قدرت در ایران در ابتدا متمرکز نبوده بلکه بیشتر حالت الیگارشسی داشته است که این ساختار رفته رفته به شکل بسیط در آمده و در دوره ساسانیان به شکل حکومت بسیط متمرکز تغییر حالت داد و یکی از مهمترین دلایل آن نفوذ مبلغان مذهبی در ساختار قدرت می‌باشد. لازم به ذکر است عواملی دیگر چون وسعت جغرافیایی، و ناهمواری‌ها در الگوی فضایی توزیع قدرت سیاسی در ایران مؤثر بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: الگوی حکومتی، ساختار قدرت، قدرت سیاسی، فرهنگ سیاسی، دین و مذهب، ایران باستان.

۱- مقدمه

قدرت سیاسی و توزیع فضایی آن یکی از مهمترین موضوعاتی است که ذهن پژوهشگران جغرافیای سیاسی را به خود مشغول کرده است. توزیع فضایی قدرت سیاسی معمولاً به: پخش قدرت سیاسی در پهنه سرزمین و برخوردار کردن نهادها و سازمانهای مردمی و حکومتی محلی از اقتدار تصمیم‌گیری و اجرا در امور مربوط به‌نحوی که متضمن وحدت و امنیت ملی و توسعه پایدار همه‌جانبه و پویا در سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی (Hafeznia & Kaviani, 2004: 32). قدرت سیاسی و مفهوم آن در جغرافیای سیاسی حاکی از آن است که اشخاص و افراد یک ملت در قالب یک حکومت سرزمینی دارای چه میزان تأثیر بر تصمیم‌گیری برای خود و دیگران هستند و فضا در جغرافیای سیاسی همان پهنه سرزمینی است که انسان و محیط در آن در کنش متقابل هستند و از هم تأثیر می‌پذیرند. توزیع فضایی قدرت سیاسی بدین معنی است که قدرت تصمیم‌گیری بین افراد یک ملت در یک پهنه سرزمینی به‌نام کشور چگونه توزیع شده است. قدرت تصمیم‌گیری یعنی اینکه افراد در قالب یک ساختار قدرت که در جغرافیای سیاسی به حکومت شهرت دارد چه جایگاهی دارند و افراد یک ملت که از شخص حاکم که قدرت اول یک کشور است، تا پایین‌ترین طبقه افراد یک کشور که مردم عادی هستند، چه میزان در این ساختار قدرت یعنی حکومت دارای نقش هستند. الگوهای مطرح شده برای توزیع فضایی قدرت سیاسی عبارتند از: الگوی متمرکز، الگوی فدرال، الگوی ناحیه‌ای و الگوی محلی که الگوی اخیر به ساختار قدرت سیاسی چندان توجهی ندارد و می‌تواند در بطن سایر الگوهای ذکر شده ایفای نقش کند. قدرت سیاسی متمرکز می‌تواند در دو بعد توزیع شود: ۱- بعد فضایی که بیشتر بر نقش مردم و سکنه نواحی جغرافیایی تأکید می‌کند، ۲- بعد ساختاری که در آن قدرت سیاسی و اقتدار تصمیم‌گیری در سطوح مختلف ارکان حکومتی انتشار می‌یابد و بر بعد دولتی و حکومت تأکید می‌کند (Ibid).

کشور ایران که دارای یک دنباله تاریخی و تمدنی بلند است و جزء اولین تمدن‌های بشری است، الگوهای حکومتی متفاوتی را تجربه کرده است. از اولین حکومت رسمی که بر ایران حکمرانی کرد و تشکیل دولت داد یعنی مادها، حدود دو هزار و ششصد سال می‌گذرد، اولین

الگوی حکومتی که در ایران آمد الگوی متمرکز بوده است و تا به امروز نیز با تغییراتی شاهد همان الگوی اولیه یعنی تمرکز در توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران هستیم. بدون شک در به وجود آمدن و فلسفه این نوع الگو توزیع قدرت سیاسی، عواملی تأثیرگذار بوده‌اند. در این پژوهش سعی می‌شود به بررسی این عوامل تأثیرگذار پرداخته شود. عواملی نظیر فرهنگ سیاسی، دین و مذهب، موقعیت جغرافیایی. لازم به ذکر است عواملی دیگری نظیر وسعت، آب و هوا و ناهمواری‌ها در توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران مؤثر بوده‌اند، ولی در این پژوهش فقط به سه عامل که در ابتدا ذکر شد پرداخته می‌شود. دلیل اینکه تاریخ ایران به دو قسمت تقسیم شده است یعنی تاریخ ایران باستان و تاریخ ایران اسلامی و پرداختن به این دو حوزه در قالب یک مقاله نمی‌گنجد؛ لذا در این تحقیق به تاریخ ایران باستان پرداخته می‌شود. سؤالات مطرح شده در این تحقیق عبارتند از:

۱. آیا نوع فرهنگ سیاسی حاکم بر مردم ایران در دوره باستان بر نوع الگوی فضایی توزیع قدرت سیاسی در این کشور تأثیرگذار بوده است؟

۲. آیا دین و مذهب در نوع الگوی توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران باستان تأثیرگذار بوده است؟

۳. موقعیت جغرافیایی چه تأثیری در نوع الگوی توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران باستان داشته است؟

فرضیات این تحقیق نیز عبارتند از:

۱. نوع فرهنگ سیاسی حاکم بر مردم ایران باستان بر الگوی فضایی توزیع قدرت سیاسی در این کشور در دوره باستان تأثیرگذار بوده است.

۲. دین و مذهب در نوع الگوی فضایی توزیع قدرت سیاسی در دوره باستان مؤثر بوده است.

۳. عامل موقعیت جغرافیایی در نوع الگوی توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران دوره باستان مؤثر بوده است.

۲- روش تحقیق

در این تحقیق از روش توصیفی تحلیلی استفاده شده است که اطلاعات بدست آمده از طریق مطالعه اسناد و کتب تاریخی و کتابخانه‌ای به تحلیل فرضیه‌های مطرح شده خواهیم پرداخت. در این تحقیق با بررسی حکومت‌های ایران باستان با رویکردی ایدئوژیک به صورت جداگانه به عوامل مؤثر در توزیع فضایی قدرت در هر دوره پرداخته شده است. سپس به تجزیه تحلیل آن اقدام شده است.

۳- مبانی نظری تحقیق

همان‌گونه که ذکر گردید برای الگوی پراکنش و توزیع قدرت سیاسی در یک پهنه سرزمینی به نام کشور چهار الگو وجود دارد: ۱- الگوی متمرکز، در این الگو، قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری سیاسی در مرکز و در دست یک نفر یا یک گروه خاص متمرکز شده است و قدرت از بالا به پایین اعمال می‌شود و افراد مناطق مختلف کشور در این قدرت و تصمیم‌گیری چندان سهم نیستند و برای آنها تصمیمات از بالا گرفته می‌شود یعنی توسط شخص حاکم یا حکومت مرکزی. ۲- الگوی فدرال، در این الگو افراد مناطق مختلف یک پهنه سرزمینی برای منافع خود و برای اهداف بزرگتر با هم متحد شده و تشکیل یک حکومت بزرگتر را می‌دهند و قدرت بین این مناطق تقسیم شده و قدرت برتری بر آنها حاکم نیست. ۳- الگوی ناحیه‌ای، یک الگوی متعادل کننده بین دو الگوی متمرکز و فدرال می‌باشد که در این الگو دولت مرکزی، بخشی از قدرت سیاسی را به نواحی داخلی که از هویت قومی و فرهنگی متفاوتی برخوردارند واگذار می‌کند (Glasner, 1993:107). ۴- الگوی محلی، دولت یا حکومت محلی به لحاظ مفهومی سازه سیاسی - اداری است که در نتیجه فرایند توزیع فضایی قدرت به وسیله حکومت به وجود می‌آید. به عقیده تایلور، پایین‌ترین حلقه حکومت که به امور ویژه جوامع، شهرها و شهرک‌های منفرد رسیدگی می‌کند حکومت محلی گفته می‌شود (Taylor & flint, 2000: 372). در واقع الگوی محلی یک جزء کوچک از حکومت مرکزی است و می‌تواند در قالب سه نوع قبلی تجلی یابد.

فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی عبارتست از: مجموعه نگرش‌هایی که نسبت به ساخت قدرت یا نحوه اعمال آن در یک جمعیت وجود دارد که ممکن است به دو بخش فرهنگ نخبگان و فرهنگ توده تقسیم شود. هر جامعه فرهنگ سیاسی خاص خود را دارد، مفهوم فرهنگ سیاسی بر این فرض استوار است که هر فرد در زمینه تاریخی خود باید چیزهایی بیاموزد و به درونی کردن معرفت و احساسات مربوط به سیاست در جامعه خویش اقدام کند، لذا ریشه در روانشناسی دارد، بدین معنا که فرهنگ سیاسی را هر نسل از نسل قبل خود به ارث خواهد برد و فرایند کلی آن تابع قانونی می‌باشد که بر توسعه شخصیت فردی و فرهنگ عمومی جامعه حاکم است (Lucian.w. pye, 1995: 3). عالم اهمیت فرهنگ سیاسی را این‌گونه بیان می‌کند: فرهنگ سیاسی با مطالعات توسعه سیاسی رابطه تنگاتنگ دارد و نمی‌توان توسعه سیاسی کشوری را مورد بررسی قرار داد، بدون اینکه از فرهنگ سیاسی اطلاع داشت. فرهنگ سیاسی برای بررسی رفتار فرد در نظام سیاسی معین که در آن عمل می‌کند، ابزار مفهومی ارزشمندی است (Alam, 112: 2008). بنابراین فرهنگ سیاسی نگرش افراد یک ملت به قدرت سیاسی و ساختار قدرت است که هر فرد با توجه به سطح رشد فکری خود به این ساختار نگرش خاص خود را دارد.

۳- یافته‌های تحقیق

۳-۱- نحوه شکل‌گیری اولین دولت متمرکز در ایران (ماد)

ماد که از نظر بسیاری از مورخین اولین حکومت سازماندهی شده در ایران زمین است که با اتحاد قبائل شش‌گانه (Diakonov, 1975: 69) برای مقابله با دشمن خارجی یعنی آشور پایه‌گذاری شد و دیاکو اولین پادشاه و عامل اصلی اتحاد و تشکیل دولت ماد بود و هگمتانه پایتخت اولین حکومت ایرانی که به معنی محل تجمع بود، حاکی از این مسئله می‌باشد. از نظر ساختاری شاه انتخابی بوده که بیشتر نقش داوری داشته (Enayat, 1998: 29). توزیع فضایی قدرت در دولت ماد از دو بعد قابلیت بررسی دارد، که به دلیل کمبود منابع معتبر

تاریخی در مورد پراکندگی فضایی قدرت در دوره ماد نمی‌توان اظهار نظر قاطعی کرد ولی از نظر ساختاری به دلیل اینکه اولین حکومت ایرانی است و اساس حکومت و شیوه توزیع قدرت سیاسی در ایران در این دوره رقم خورد، بررسی کاملتری شده است. توزیع فضایی قدرت سیاسی در حکومت ماد پس از شکل‌گیری و تبدیل شدن به شاهنشاهی ماد به این صورت بوده که شاهنشاه در رأس قدرت قرار داشت و بعد از شاهنشاه، شاهک‌ها که همان سرزمین‌های خود مختار ماد که در منابع تاریخی و اوستا دهیو نامیده می‌شوند، قرار داشتند که در رأس این دهیوها، شاهک‌ها یا دهیوپت‌ها قرار داشتند. دهیوها در اوستا آمده است که از اجتماع چند زنتو به وجود می‌آمد و زنتوها در رده بعدی قدرت قرار می‌گرفتند که از اتحاد چند قبیله به وجود می‌آمد و در رأس آن زنتوپت بود. حلقه سوم و رده سوم قدرت ویس بود که به معانی مختلف ترجمه می‌شود مانند عشیره و خاندان که به دهکده مسکونی گفته می‌شود که توسط افراد یک خاندان، که در رأس آن ویس‌پت یا دهخدا قرار می‌گرفت و نهایتاً آخرین حلقه قدرت نیمانا یا همان خانواده که کوچک‌ترین واحد اجتماعی در دوره ماد بوده (Diakonov, 1975: 67-120). در دوره ماد نظام پدرسالاری حاکم بوده و شاید به همین دلیل است که قبائل پس از اتحاد یک نفر را به عنوان رئیس یا شاه انتخاب کردند که در رأس قدرت قرار گیرد. شاه توسط خاندان یا بزرگان قبائل ماد انتخاب می‌شد و سلطنت موروثی بوده ولی باز هم قدرت بیشتر در دست این خاندان یا اشراف مادی بود و هر وقت تصمیم می‌گرفتند شاه را به انواع بهانه یا روش‌های خاص خود برکنار می‌کردند و کسی که هماهنگ با منافع آنها است را جایگزین می‌کردند. قدرت در دوره ماد متمرکز بوده ولی تمرکز قدرت بیشتر در دست خاندان بوده که طبقه خاص جامعه آن دوران بودند. می‌توان نوع حکومت در دوره ماد را یک حکومت الیگارشسی قلمداد نمود که قدرت متمرکز بوده ولی در دست یک شخص نبوده بلکه در دست گروه خاص بوده است. فرهنگ سیاسی که در دوره مادها حاکم بوده را می‌توان به این صورت بررسی کرد. در دوره مادها بیشتر مردم دامدار بوده و به دامپروری یا کشاورزی می‌پرداختند و نمی‌توان گفت که فرهنگ سیاسی خاصی در دوره مادها وجود داشته و مدارک معتبری در این مورد وجود ندارد ولی نظام پدرسالاری به شدت در دوره مادها رعایت می‌شد و می‌توان گفت

نظام پدرسالاری در شکل حکومت مادها مؤثر بوده است به دلیل اینکه در دوره مادها پدر قدرت مطلق خانواده بوده، نظام دهخدا منشی در این دوره نیز حاکم بوده و همان‌طور که در معرفی دیاکو در منابع تاریخی مانند هرودوت یا تاریخ ماد دیاکانوف و دیگر منابع آمده انتخاب دیاکو بخاطر این بوده که عادل و دادگر بوده و در قبیله خود به‌عنوان فردی صاحب منصب و دارای اعتبار شناخته شده بود. در این دوره نظام برده‌داری محدود به برده‌داری خانواده می‌شد و برده‌داری اجباری نبوده، زیرا برده‌ها می‌توانستند در صورت عدم رضایت از حقوق و مزایای خود ارباب خود را ترک کنند. در دوره مادها یک طبقه اشراف وجود داشته که تمام قدرت را در دستان خود قبضه کرده بودند و همان خاندان و اشراف بودند که تصمیم به اتحاد گرفتند و دیاکو را به‌عنوان پادشاه انتخاب کردند، عامه مردم در قدرت نقشی نداشتند و قدرت محدود به خاندان حکومتگر می‌شد. در مورد دین در دوره مادها منبع تاریخی موثقی وجود ندارد، اگرچه گفته می‌شود آریایی‌ها تماماً زرتشتی بودند اما به‌نظر نمی‌رسد که دین در شکل‌دهی به حکومت در این دوره نقش چندانی داشته باشد. در مورد موقعیت جغرافیایی در دوره مادها، باید این‌گونه اشاره کرد که، مادها در غرب ایران سکنا گزیده بودند و در دامپروری و کشاورزی از سایر اقوام و قبائل ایرانی آن دوره وضعیت بهتری داشتند. آنها مدت‌ها زیر سلطه دولت آشور بودند و به آن خراج پرداخت می‌کردند و اولین دولتی بودند که از پرداخت خراج به دولت آشور سر باز زدند و علت اتحاد مادها در واقع دشمنی با دولت آشور بوده که می‌توان ادعا کرد که در واقع اصلی‌ترین دلیل تشکیل حکومت ماد را می‌توان دشمنی با آشور دانست زیرا آشورها به سرزمین مادها همیشه دست اندازی می‌کردند و دلیل اصلی این حملات و یورش‌های آشور اقتصادی بوده و مادها برای توانایی و مقاومت در برابر این غارتگری آشور متحد شدند و کسی را به‌عنوان پادشاه انتخاب کردند که به دادگری مشهور بود. البته فرهنگ دادگری در ایران باستان ریشه‌ای عمیق دارد. پس از تشکیل حکومت ماد و اتحاد قبائل ماد آنها توانستند دشمن اصلی و عامل اتحاد خود یعنی آشور را از صفحه روزگار حذف کنند و دیگر بهانه‌ای برای اتحاد وجود نداشت و اختلافات شروع شد. ثروت اندوزی خاندان و اشراف، برده‌داری پیشرفته‌تر، اختلاف بین خاندان و پادشاهان ماد همه دست به دست هم داده تا

خاندان تصمیم بگیرند قدرت را از دست آخرین پادشاه ماد یعنی ایستاک که با این خاندان مشکلات فراوان داشت گرفته و به کورش پارسی بدهند و این پایان کار پادشاهان ماد و آغاز پادشاهی پارسیان در ایران بود. توزیع قدرت در این دوره اگر چه با نام پادشاهی ماد شناخته شده ولی قدرت بیشتر در دست خاندان حکومت‌گر بوده و شاه بیشتر نماد اتحاد مادها را داشت و از نظر فضایی قدرت تا حد زیادی غیرمتمرکز بوده است. مهمترین عامل که در توزیع قدرت در این دوره نقش ایفا می‌کرده موقعیت ایران بوده است که دولت آشور به همین دلیل چشم طمع به ایران داشت و این باعث شد که قبائل ماد تشکیل دولت متحد دهند. فرهنگ سیاسی در این دوره محدود به طبقه خاندان و نخبگان بوده که قدرت را در دست داشتند. و عواملی دیگر نیز مانند آب هوا و اقلیم ایران در نوع ساختار فضایی قدرت در این دوره مؤثر بوده‌اند.



نقشه شماره ۱: قلمرو پادشاهی ماد و تقسیمات سیاسی آن (Iranian Historical Atlas)

۳-۲- دوره هخامنشیان

پارسها یکی دیگر از اقوام آریایی بودند که در بخش مرکزی و جنوبی ایران سکونت داشتند این قوم ابتدا به صورت یکی از کشورهای مادی زیر نظر حکومت ماد بودند. هخامنشها

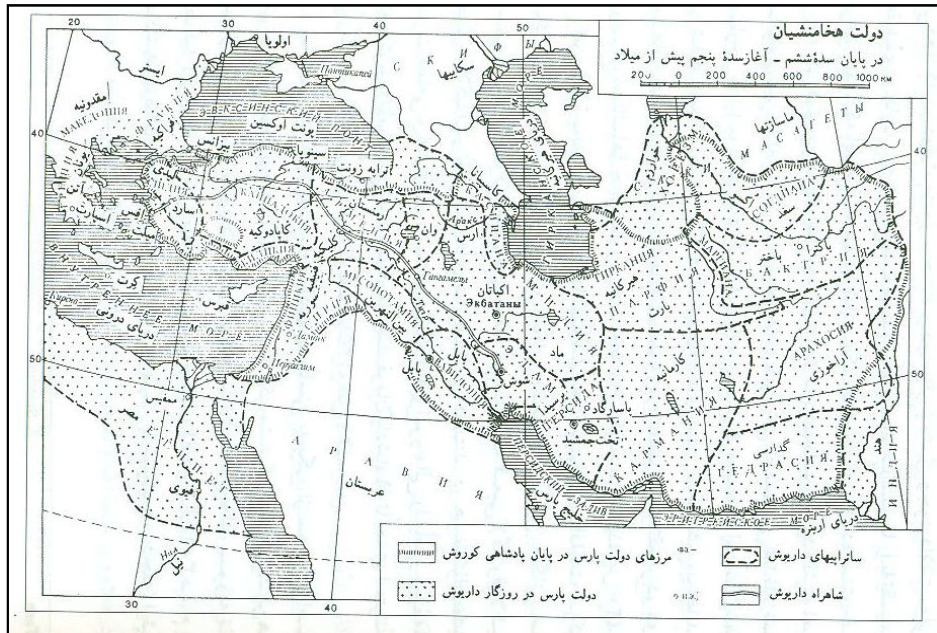
نخست جزء رعایای مادی بودند که در زمان کورش قیام کرده و فرمانروایی مادی جای خود را به فرمانروایی پارسی می‌دهد (Mole Paramour, 1996: 14). قدرت در پارسها در دست دهیوپت‌ها متمرکز بوده تا اینکه آخرین پادشاه ماد یعنی ایستاک توسط کورش و به کمک اشراف سرنگون شده و کورش خود را جانشین ایستاک و شاهنشاه ایران معرفی کرد. بعد از به قدرت رسیدن کورش ساختار قدرت سیاسی و توزیع آن در بین پارسها تغییر نمود و حکومت شاهنشاهی هخامنش پایه‌گذاری شد و قدرت دیگر در دست دهیوپت‌ها نبود. اگرچه چیدمان قدرت شبیه ماد بود یعنی همان ساختار که پادشاه در رأس هرم قدرت و ریاست قوای سه‌گانه اداری، نظامی و روحانی تحت فرمان شاه بود (Bayani, 2002:17) و خانواده پایین‌ترین حلقه بود ولی اسم خانواده در ساختار قدرت هخامنش نموده. کورش پس از به قدرت رسیدن دست به کشورگشایی زد و سرزمین‌های تصرف شده را به چند دهپاوه و در رأس هر یک از دهپاوه‌ها یک خشه سه پاوه قرار می‌داد که امین شاه و حافظ و نگهبان قلمرو شاهنشاهی بوده. خشه سه پاوه‌ها نیز در قلمرو خود دارای قدرت و وظایفی بودند مانند:

- ۱- تأمین صلح داخلی، ۲- رسیدگی به امور کشوری هر یک از استانهای شاهنشاهی. اینکه امور لشکری و نظامی به آنها محول شده بوده یا خیر اطلاع دقیقی موجود نیست ولی شکی نیست مسئولان امور لشکری و نظامی توسط خود شاهنشاه انتخاب و منصوب می‌شدند. برخی مدارک و شواهد تاریخی حاکی از آنند که قلمرو پادشاهی هخامنش به هفت قسمت تقسیم شده بوده و هر قسمت و قلمرو توسط یکی از خاندان قدرتمند زیر نظر شاهنشاه اداره می‌شوند که به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی نظامی بوده است و این عدد هفت همان هفت خاندان قدرتمند ایران باستان هستند و بدین ترتیب سرزمین هخامنش به هفت منطقه نظامی و هر منطقه به چند خشه‌سه پاوه و هر خشه‌سه پاوه به چند دهپاوه و هر دهپاوه و تا آخرین حلقه یعنی نمه یا همان خانواده تقسیم می‌شد. حلقه دیگر قدرت در دوره هخامنش دبیران بودند که این‌ها امین شاه بوده و به امور مالی و حسابداری هر سرزمین و اطلاع‌رسانی از اوضاع داخلی هر خشه‌سه پاوه به شخص شاهنشاه می‌پرداختند. پس از مرگ کورش تمرکز قدرت شدت گرفت و کم‌کم اختلافات بین خاندان و خاندان شاهنشاهی شدت گرفت تا

اینکه به کمک خاندان هفت‌گانه داریوش قدرت را در دست گرفت که خود یکی از همین خاندان بوده داریوش نظام استانی امروزی را به وجود آورده و خود را نایب خدا بر روی زمین معرفی کرد و به شدت قدرت را متمرکز کرد و دیگر خشه‌سه پاره‌ها مانند دوره کورش دارای آزادی و خودمختاری نبودند. در دوره داریوش قلمرو پادشاهی هخامنش به ۳۰ استان تقسیم می‌شد ولی یک تقسیم‌بندی دیگر وجود داشت که بر اساس مالیات بود یعنی استان‌ها بر اساس مالیات به ۲۰ ناحیه مالیاتی تقسیم شده بودند. اگر بخواهیم فرهنگ سیاسی دوره هخامنش را مورد بررسی قرار دهیم باید گفت در دوره هخامنش نظام فرهنگی در ابتدا شباهت زیادی به دوره مادها داشته ولی یک طبقه جدید به طبقات اجتماعی اضافه شده بود که به نظر می‌رسد در ساختار فرهنگ سیاسی این دوره تأثیر بسزایی داشته این گروه مغها بودند که به مقررات مذهبی، قربانی کردن، تعبیر خواب، تعیین ایام سعد و نحس، انجام مراسم تاج‌گذاری و حتی تا آنجا نفوذ داشته‌اند که هر کس که به پادشاهی می‌رسید باید تحت تعالیم مغها قرار می‌گرفت (Grishman, 1993: 148) و این حاکی از نفوذ مذهب در ساختار قدرت در حکومت هخامنش بوده. در دوره مادها و حتی در دوره کورش هخامنش طرفداران آئین‌های مختلف به تبادل نظر و گفتگو می‌پرداختند و این دوره باعث رشد و پیدایش مکاتب فکری جدید شد که برخی اعتقاد دارند آئین زورانی در این دوره محصول این تفکر است (Jalali Moghaddam, 1993: 23). مردم در دو مقوله فرهنگ و مذهب دارای آزادی بودند، یعنی هر کس دین و اعتقادات خود را داشت و حکومت در این مورد سخت‌گیری نمی‌کرد ولی پس از قدرت گرفتن داریوش این وضعیت دچار تغییر شد و در دوره خشایار شاه مذهب و فرهنگ تحت تأثیر مغها قرار گرفته و خشایار شاه در کتیبه بیستون عنوان می‌کند که من به کمک اهورا مزدا توانستم بر دشمنانم غلبه کنم و همه را مجبور کردم که به اهورا مزدا اعتقاد داشته باشند (Diakonov, 1975: 110). از نظر طبقات اجتماعی در این دوره طبقه اول اشراف و نجبا بودند که به نظر می‌رسد منظور همان خاندان هفت‌گانه ایران باستان است. طبقه دوم طبقه روحانیت بودند یعنی در این دوره طبقه روحانیت بعد از نجبا در جایگاه دوم طبقه اجتماعی قرار داشتند و طبیعی است با نفوذی که داشتند، می‌توانستند در طبقه دوم قرار بگیرند و طبقات

بعدی کشاورزان و پیشه‌وران و کارگران بودند. در این دوره هخامنشیان قلمرو سرزمین ایران را وسعت بخشیدند و امپراتوری عظیمی را بنا کردند. ایران در دوره هخامنشیان از هفتاد و دو ملت که سی ساتراپ‌نشین را به وجود آورده بودند تشکیل شده بود و هر ایالت حاکی به نام شهربان داشت (7; Nazarian, 1374). سرزمین‌های اشغال شده فقط زیر لوای امپراتوری هخامنش بودند و جزء سرزمین ایران به‌شمار می‌آمدند که به دلیل وسعت قلمرو، نظارت بر آن کاری بسیار دشوار بوده به همین خاطر شکل حکومت به صورت کنفدراسیونی بوده. یعنی همه سرزمین‌ها اسماً زیر نظر پادشاهی و حکومت مرکزی هخامنش بودند ولی در امور داخلی خود دارای خودمختاری بودند. به نظر می‌رسد با زوال فاصله میزان نظارت حکومت مرکزی کاهش می‌یافت یعنی سرزمین‌های دورتر کمتر مورد نظارت حکومت مرکزی واقع می‌شدند و سرزمین و مردم اصلی ایران بیشتر مورد شماتت حکومت مرکزی واقع می‌شدند و می‌توان گفت شکل حکومت کنفدراسیونی بیشتر به دلیل عدم توانایی حکومت مرکزی در کنترل سرزمین‌های دور دست می‌باشد، که سرزمین‌های دورتر بیشتر دارای خودمختاری بودند تا سرزمین‌های نزدیک‌تر. ویل دورانت اعتقاد دارد در دوره هخامنش مردم در مقابل شخصی که از نظر قدرت در سطحی بالاتر از آنها بوده تعظیم می‌کردند (Ravandi, 1964: 453). نظام پدرسالاری دوره هخامنش نیز مانند نظام دوره مادها بوده و نظام ریاستی و کدخدایی در دوره هخامنش نیز وجود داشت تنها تفاوت دوره هخامنش با دوره مادها را می‌توان نفوذ روحانیون در دستگاه حکومت هخامنشیان عنوان کرد. در دوره هخامنش رفته تمرکز صورت گرفت و قبل از همه تمرکز دینی و مذهبی در حالی که در دوره مادها و حتی در دوره کوروش یا کمبوجیه مردم در انتخاب دین و مذهب خود آزاد بودند و حکومت مرکزی با آنها کاری نداشت ولی رفته رفته با نفوذ مغها در دستگاه قدرت تمرکز دینی به وجود آمد و تا آخر دوره هخامنشیان این وضع ادامه داشت. در دوره هخامنشیان توزیع فضایی قدرت متمرکز شد یعنی در ابتدا که کوروش به قدرت رسید تا حدود زیادی عدم تمرکز بر ساختار قدرت حاکم بوده ولی با به قدرت رسیدن داریوش بزرگ حلقه قدرت تنگ‌تر و توزیع قدرت بسیط‌تر شد و این بیشتر ناشی از قدرت‌طلبی داریوش بزرگ بوده و قدرت ساتراپ‌ها کمتر شده و تمرکز قدرت

در دست شاهنشاه بیشتر شد. در این دوره مغها کم کم توانسته بودند در حلقه قدرت وارد شوند و بر ساختار قدرت سیاسی تأثیرگذار باشند. از نظر فضایی قدرت سیاسی در دوره هخامنشیان تا حد زیادی مانند دوره مادها غیر متمرکز باقی ماند.



نقشه شماره ۲: قلمرو جغرافیایی ایران در دوره شاهنشاهی هخامنشیان (Iranian Historical Atlas)

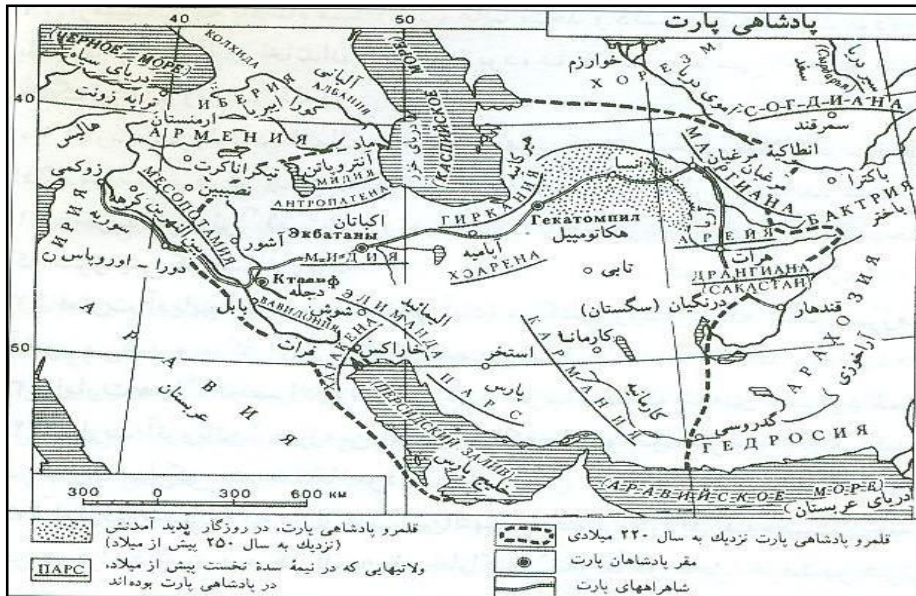
۳-۳- دوره اشکانیان

اسکندر مقدونی به بین‌النهرین یورش برد و به قدرت هخامنشیان در ایران پایان داد. اولین بار بود که یک بیگانه توانسته بود بر ایران و حکومت ایرانی غلبه کند. پس از مرگ اسکندر سرزمین‌های تصرف شده بین سرداران وی تقسیم شد و ایران به سلوکی‌ها رسید. سلوکیان، سرداران شمشیر بودند و قدرت آنها ناشی از شمشیر آنها بود. یعنی به زور شمشیر توانسته بودند قدرت خود را حفظ کنند. از آنجا که این سلسله یک سلسله ایرانی نبود به‌نحوه حکومت در این دوره نمی‌پردازیم ولی سلوکیان در قدرت و دین و فرهنگ متمرکز عمل نمی‌کردند در

واقع آنها به اوضاع داخلی ایالات کاری نداشتند ولی به هر حال آنها یک دولت بیگانه بودند و باید با آنها مقابله می شد چون ملت ایران به شدت بیگانه ستیز هستند، و با همین حربه اشک اول توانست سلوکیان را ریشه کن کند و به عمر هفتاد ساله آنها پایان دهد و حکومت اشکانی که یک حکومت ایرانی اصیل است را پایه گذاری کند. ساختار حکومت در دوره اشکانیان با ساختار قدرت در دوره های قبلی فرق داشت. حکومت ساختار کاملاً غیرمتمرکز داشت هم از نظر ساختاری هم از نظر فضایی، قدرت در دست پادشاه بوده ولی قدرت شاه محدود و مجلس و پارلمان دارای قدرتی زیاد بودند و بعد از سلوکیان و نفوذ فرهنگ هلنی در ایران شکل حکومت نیز تحت تأثیر قرار گرفت و پارلمان برای اولین بار در ایران به وجود آمد و می توانست شاه را انتخاب یا عزل کند پادشاه در برابر مجلس باید پاسخگو می بود و اعضای سنا را جنگاوران پارتی تشکیل می دادند (Zarrinkoob, 1996: 35). مجلس دیگری که به مجلس مغان و خردمندان معروف بود نیز وجود داشت ولی دارای قدرت و نفوذ چندانی نبود. در این دوره ایران به صورت ملوک الطوائفی اداره می شد که به اشتباه آن را فئودال ترجمه کرده اند ولی در این دوره هر ایالتی دارای خودمختاری خاص بوده و ایالات های اصیل و ایرانی مانند فارس، آذربایجان و خوزستان در ضرب سکه آزاد بودند و در امور داخلی دارای خودمختاری بالایی بودند. پیرنیا می گوید: در این دوره شاه شخص مورد اعتماد خود را به عنوان نخست وزیر یا همان وزیر اعظم انتخاب و وی به تصویب شاه، اعضای کابینه دولت یا وزرا را انتخاب می کرد، وزارت های مانند: دفتر خانه سلطنتی، اداره جنگ، اسلحه خانه، اداره مالیه، اداره گمرک، اداره تجار و کسبه را می توان نام برد که در دوره اشکانی دارای ساختار مشخص و وزیر مشخص بودند (Ravandi, 1964: 557). در این دوره تمرکز در قدرت و مذهب وجود نداشت. یعنی اشکانیان دین خاصی را مورد حمایت و تبلیغ قرار نداده بودند و مردم در انتخاب دین و مسلک خود آزاد بودند و این خشم روحانیون زرتشتی را برانگیخته بود چون نمی توانستند با استفاده از تمرکز و تعیین دین زرتشتی به عنوان دین اصلی و حکومتی به دستگاه قدرت راه یابند. در این دوره هم مانند دوره های قبل ساختار اجتماعی و خاندان هفت گانه اشراف ایران باستان نقش به سزایی در ساختار قدرت داشتند و حتی به مجلس سنا

نیز می‌توانستند فشار بیاورند که در این مورد مدرک مستدلی وجود ندارد، ولی چیزی که معلوم است آنها دارای املاک و ثروت زیادی بودند و طبیعی بود آنها در دستگاه قدرت دارای نفوذ باشند. در دوره اشکانیان مرزهای ایران دارای ثبات بودند و پنج قرن مرزهای ایران بدون تغییر ماندند که به عقیده میرحیدر ناشی از وحدت سیاسی، فرهنگی و زبانی ایرانیان در این دوره بود (Mirheydar, 2010: 91). ولی در این دوره که همه سرزمین ایران اشکانی نبودند و وحدت فرهنگی وجود نداشت چون فرهنگ هلنی تا حد زیادی در ایران نفوذ کرده بود و طبقات بالای جامعه به زبان هلنی آشنایی داشتند و بیشتر مکاتبات با زبان و فرهنگ هلنی انجام می‌شد حتی برخی آئین‌های هلنی هم در ایران اجرا می‌شد وحدت زبانی هم وجود نداشته، کشور به صورت ملوک‌الطوایفی خودمختار اداره می‌شد و ایالاتی مانند خوزستان و فارس و آذربایجان حتی برای خود سکه ضرب می‌کردند، اشکانیان هیچ دین و مذهب خاصی را تبلیغ نمی‌کردند و همه مذاهب و ادیان دارای آزادی تبلیغ و مردم در انتخاب مذهبشان از حکومت مرکزی تبعیت نمی‌کردند، پس باید دلیل این ثبات و عمر طولانی سلسله اشکانی را در عدم تمرکز سیاسی و مذهبی و فرهنگی این دوره جستجو کرد چون فارس‌ها و زرتشتیان بودند که بر علیه اشکانیان شوریدند آن هم برای کسب قدرت به بهانه اینکه اشکانیان به دین و آئین نیاکان خود یعنی هخامنشیان پایبند نبودند. پس عمر طولانی سلسله اشکانیان را باید به خاطر شکل حکومت دانست، یعنی حکومت غیرمتمرکز. در این دوره با اینکه تهاجمات بیگانگان مانند دوره‌های قبلی وجود داشت ولی هیچ‌کدام نتوانستند به قلمرو ایران دست‌اندازی کنند. به جرات می‌توان گفت به خاطر احترامی که دولت مرکزی به دین و آئین مردم خود یعنی سراسر قلمرو ایران قائل بودند نیروهای گریز از مرکز دارای کمترین حالت درگیری به حکومت مرکزی بودند و مرزهای ایران دارای ثباتی پانصد ساله بودند. وضعیت اقتصادی کشور نیز دارای ثبات بود و ایران محور ارتباطی شرق و غرب شده بود. سقوط اشکانیان را باید به دلیل عدم همکاری با روحانیون زرتشت دانست چون آنها در قدرت جایگاه قبلی را نداشتند. به همین دلیل انوشیروان که کلیددار آتشکده بود، بر علیه اشکانیان شورید و آنها را به بی‌دینی و غیر و بدون تعصب نسبت به تمدن نیاکان خود یعنی هخامنشیان متهم کرده در حالی که تمام

شواهد حاکی از این بود که اشکانیان به ایران و ایرانی خدمت می‌کردند و ایرانی‌تر از هخامنشیان عمل می‌کردند. به‌جرات می‌توان گفت که فرهنگی که سلوکیان با خود به ایران آوردند به ایرانیان خدمت کرد و شکل توزیع قدرت سیاسی که به‌شدت تحت تأثیر قرار داد نظام متمرکز را به نظام غیرمتمرکز، پایه‌گذاری مجلس سنا، کاهش قدرت پادشاه، افزایش قدرت ایالات و خودمختاری بیشتر ایالات و ساتراپ نشین‌ها، آزادی دین و مذهب را می‌توان تا حد زیادی ناشی از نفوذ فرهنگ هلنیسم به دربار اشکانی دانست که این به مزاق زرتشتیان که در دوره هخامنش دارای قدرت و جایگاهی بودند خوش نیامد و سرانجام قدرت را از چنگ اشکانیان در آوردند. در دوره اشکانیان چرخشی کامل در شکل ساختار قدرت به‌وجود آمد یعنی قدرت هم از نظر ساختاری و هم از نظر فضایی کاملاً غیرمتمرکز شد از نظر ساختاری حکومت به‌صورت دو پارلمانی که توانای انتخاب و عزل شاه را داشتند اداره می‌شد و شاه بیشتر حالت مسئول و پاسخگو در برابر مجلس داشت و آن قدرت که در دوره هخامنشان در دست شاه بود کمرنگ شده بود و اختیارات تا حد زیادی به مجلس داده شده بود و رؤسای ایالات نیز دارای اختیارات زیادی در حوزه حاکمیتی خود بودند و از نظر فضایی کشور به‌صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد که شباهت زیادی به سیستم فدرالی امروزی دارد. این نوع ساختار بیشتر ناشی از خرد و اندیشمند بودن خاندان اشکانی بود، که تا حد زیادی به مردم آزادی در انتخاب فرهنگ و مذهب داده بودند و به ایالات خودمختاری زیادی داده بودند و قدرت را به پارلمان که از سلوکیان به ارث برده بودند واگذار کردند و فرهنگ عدم تمرکز قدرت در استان یک شخص که یک فرهنگ غربی بوده به اشکانیان این توانایی را داد تا با سیستم عدم تمرکز در قدرت، فرهنگ، مذهب، ثبات سیاسی و امنیتی را در ایران پیاده و با ثبات‌ترین دوره از نظر امنیت مرزی و سیاسی با عمری طولانی را رقم بزنند.



نقشه شماره ۳: قلمرو جغرافیایی پادشاهی اشکانیان (Iranian Historical Atlas)

۳-۴- ساسانیان

ساسان نام معنی بود از دودمان نجبای فارسی و در معبد ناهید استخر دارای موقعیت ممتازی بود. خاندان ساسانی ابتدا توانستند بر اقوام پارس غلبه کنند و پس از به قدرت رسیدن اردشیر بر علیه دولت اشکانی قیام کردند و به عمر پانصد ساله سلسله اشکانی پایان دادند. اردشیر پس از به قدرت رسیدن تمام مخالفان خود را سرکوب کرد، وی دستور داد تمام معابد را آتش زده و ویران کنند و به جای آنها آتشکده (آتش بهرام) را ساختند (Khodadadyan, 2004: 1439). اردشیر به تمام معنی شیفته قدرت بود. توزیع فضایی قدرت در دوره ساسانیان دارای یک چرخش کامل نسبت به دوره اشکانیان بود، یعنی قدرت به شدت متمرکز شده در دست شاه شد و شاه در دوره ساسانیان معادل خدا شمرده می شد. مشکور معتقد است: در تاریخ ایران پیش از اسلام (کلمه خدایی) به معنی مالک و صاحب مطلقاً برای پادشاهان به کار برده می شد و خداوند همان پادشاه بود (Mashkoor, 1988: 15). شاهان ساسانی خود را فناپذیر

می‌دانستند، خسرو پرویز وقتی بر تخت شاهی نشست گفت: آدمی فناپذیر از میان خدایان و خدای بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرتی بسیار و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است (Ibn Khaldun, 1984: 214; Christiansen, 1995: 648). قدرت در دوران قبل ساسانی تا حد زیادی غیرمتمرکز بوده که اوج عدم تمرکز، دوره اشکانی بوده ولی در دوره ساسانی قدرت به شدت در دستان شاه متمرکز شده و به معنی واقعی استبداد در این دوره در ایران حاکم شد. ساختار اداری و نظامی ساسانیان به این صورت بود که رئیس تشکیلات اداری ساسانیان در دست وزیر بزرگ که به هزار بد معروف بود قرار داشت وی نایب پادشاه بود؛ و به امور کشوری رسیدگی می‌کرد، در این دوره هشت دیوان به ترتیب زیر وجود داشت: ۱- دیوان ارتش، ۲- دیوان راه‌ها، ۳- دیوان مسکوکات، ۴- دیوان نامه‌ها، ۵- دیوان دادرسی، ۶- دیوان امتیازات دولتی، ۷- دیوان مالیات، ۸- دیوان اوزان و مقادیر (Christiansen, 2005: 71). در دوره ساسانیان دین و سیاست به هم پیوند داده شدند و برای اولین بار در تاریخ ایران دین تا این حد در قدرت نفوذ کرده بود به طوری که اردشیر بابکان می‌گفت تخت و آتشگاه تفکیک‌ناپذیر هستند و در این دوره روحانیت در جایگاه اول طبقات اجتماعی قرار می‌گرفت که در اوستا آنها آشورا ذکر شده‌اند (Christiansen, 1935: 24). نظام طبقاتی به شدت در این دوره حاکم بوده و مانند نظام کاستی هند هیچ کس حق نداشت از جایگاه و طبقه خود بالاتر برود. اردشیر بابکان مردم عامه را پست و حقیر می‌دانست و معاشرت به آنها را برای شاه زیان‌آور می‌دانست (Masoodi, 1995: 239). قدرت در دستان پادشاه بوده و مردم وی را خدای خویش خطاب می‌کردند. آنها خود را از نژاد آسمانی می‌دانستند و به کمتر از سجده راضی نمی‌شدند (Motahari, 1993: 287). در این دوره عمدتاً شاه قدرت بزرگ است و تک‌خدایی به معنی تک‌شاهی بود (Enayat, 1998: 63). شاه دارای قدرتی مطلق بوده که آن را مدیون روحانیت بوده که وی را جاننشین خدا بر روی زمین معرفی می‌کردند و به پادشاه فر ایزدی بخشیدند در عوض قدرت روحانیت به شدت افزایش یافت و در دستگاه حاکمیت قدرت اول بودند و تقریباً در تمامی مناصب اداری و حکومتی دارای جایگاه ویژه بودند و به قول کریستینسن هر فردی در دوره ساسانی از گهواره تا گور زیر نظارت و

سرپرستی روحانیت می‌بود. آنها دارای چنان قدرتی بودند که می‌توان گفت دولتی در دولت بودند و حتی در دوران شاپور دوم، کشور ماد خصوصاً ایالت آتروپاتن «آذربایجان» را کشور مغان می‌نامیدند (Ghal'e Khani, 2005: 157). نظام استبدادی که دور دوره ساسانی به وجود آمده بود یک نظام استبدادی شدید با نظام طبقاتی شدید و ساختاری منظم و قدرتمند و نظارت شدید، این نظام یک نظام استبداد دینی بود که با استفاده از اهرم دین و سوء استفاده از اعتقادات مردم روحانیت زرتشت بر قدرت سوار شده بودند و مردم ایران را دین‌زده کرده بودند و دین‌گریز از نشانه‌های آن ظهور ادیان مختلف در این دوره بود که خیلی زود از طرف مردم مورد پذیرش واقع می‌شد ولی حکومت مرکزی و روحانیت زرتشت به طرز وحشیانه‌ای آنها را سرکوب می‌کردند نمونه آن قیام‌های نهضت مزدکیان و دین مانوی می‌باشد که به شدت سرکوب شدند. روحانیت زرتشت کسانی را که به آئین غیرزرتشت می‌گرائیدند با مجازات‌هایی مانند تکه تکه کردن اعضای بدن تنبیه می‌کردند و مردم از ترس اینکه مبادا از طرف روحانیت زرتشت تکفیر شده و مجازات شوند دین‌دار بودند و در واقع دین زوری بود یا زرتشت یا کافر و نجس که سرانجامی جز مرگ نداشت. قدرت روحانیت زرتشت به جایی رسیده بود که حتی پادشاهان هم از قدرت مغان هراس داشتند که مبادا از طرف روحانیت تکفیر شوند. ساختار قدرت در این دوره شاهنشاهی و شدیداً متمرکز بوده است، از نظر ساختاری نظام ایالتی تبدیل به نظام استانی امروزی شد و قدرت شهریان‌ها یا استانداران خیلی کاسته شد و خبری از خودمختاری که در دوره‌های پیشین وجود داشت نبود. قانون سراسری بوده و دین و مذهب هم یکی بوده و ساختار به شدت متمرکز و یک دست و منظم بود. در واقع هر کسی خارج از این ساختار عمل می‌کرد و یا مخالف بود به شدت سرکوب می‌شد و آزادی به معنی واقعی کلمه وجود نداشت و شاید به همین دلیل است وقتی یک دین جدید با آرمان‌های انسان‌گرایانه توسط حضرت محمد(ص) به مردم ایران معرفی شد که دین مبین اسلام بود مردم ایران با دل و جان آنرا پذیرفتند تا از زیر یوغ استبداد دینی ساسانیان و مغها رهایی یابند. تمرکز شدید قدرت در این دوره را می‌توان به دلیل نفوذ بیش از حد مغها در ساختار قدرت دانست و فرهنگ سیاسی عامه تابع فرهنگ سیاسی حکومتی بود که مغها

پایه‌گذار آن بودند و در ساختار قدرت مردم هیچ جایگاهی نداشتند و حق انتخاب به‌طور کامل در این دوره از مردم سلب شده بود و قدرت در دست شاه و مغان متمرکز شده بود.



نقشه شماره ۴: قلمرو جغرافیایی ایران در دوره ساسانیان (Iranian Historical Atlas)

۴- تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری

دوره ایران باستان و ساختار قدرت در آن دوره از ابتدا که دولت ماد پایه‌گذاری شد یک نظام غیرمتمرکز بوده که پیش از تشکیل حکومت ماد ساختار قدرت سیاسی هرمی نبوده بلکه همه قبائل به‌صورت همتراز و در افق هم در سرزمین ایران زندگی می‌کردند و با هم در ستیز بودند و قدرت برتری را بر سر خود نداشتند ولی به دلیل فشاری که دولت آشور از نظر باج و خراج و غارتگری بر آنها تحمیل کرده بود با هم متحد شدند تا بتوانند در مقابل آشور مقاومت کنند و غایت و عامل اصلی اتحاد مادها و تشکیل یک حکومت متمرکز را باید دولت آشور دانست. اگرچه تشکیلات حکومتی پادشاهی بوده ولی ساختار قدرت کاملاً غیرمتمرکز بود و شاهک‌های مادی دارای خودمختاری کامل بودند و پادشاه تنها به‌عنوان عامل اتحاد آنها ایفا

نقش می‌کرد و قدرت سیاسی هم از نظر ساختاری و هم از نظر فضایی غیرمتمرکز بود. در دوره هخامنشیان نیز در ابتدا یعنی دوره کورش ساختار قدرت سیاسی مانند دولت ماد داشت ولی بعد از به قدرت رسیدن داریوش اول نظام ساختاری منسجم‌تر و متمرکزتر به‌خود گرفت ولی از نظر فضایی تا حد زیادی قدرت سیاسی غیر متمرکز بوده. در دوره اشکانی که آن را می‌توان یک حکومت آرمانی نامید عدم تمرکز به اوج خود رسیده و هم از نظر ساختاری و هم از نظر فضایی کشور به‌صورت فدرالی و غیرمتمرکز اداره می‌شد. در دوره ساسانی ساختار قدرت چرخشی کامل نسبت به دوره اشکانی پیدا کرد و هم از نظر ساختاری و هم از نظر فضایی کشور ایران به‌صورت کاملاً متمرکز اداره می‌شد و ساختار قدرت یک ساختار استبدادی شد.

فرضیات این تحقیق به این صورت مورد ارزیابی واقع می‌شوند که فرضیه اول عامل فرهنگ سیاسی در دو دوره ماد و هخامنش به این صورت تأثیر گذاشت که فرهنگ پدرسالاری باعث شده بود همیشه یک نفر برای بقیه تصمیم می‌گیرد ولی این تصمیم‌گیری محدود بوده، در دوره اشکانیان رسوخ فرهنگ هلنیسم تأثیرات مثبتی بر ساختار قدرت سیاسی در ایران گذاشت و یکی از عوامل مهم در عدم تمرکز قدرت سیاسی در این دوره بوده ولی در دوره ساسانیان فرهنگ سیاسی نخبگان که همان نجبا و مغها بودند در ساختار قدرت و متمرکز کردن قدرت در دستان یک شخص به‌شدت مؤثر بوده. در نتیجه فرضیه اول تحقیق به‌طور نسبی تأیید می‌گردد.

فرضیه دوم عامل دین و مذهب که در دو دوره ماد و هخامنش اطلاع دقیقی از نوع مذهب در دسترس نیست ولی آنچه مشخص است عامل مذهب در ساختار قدرت این دو دوره نقش چندانی ایفا نمی‌کرد و در دوره اشکانی به‌صورت آشکار مذهب به‌صورت کلی از ساختار قدرت کنار گذاشته شد ولی در دوره ساسانیان که مذهب در رأس قدرت قرار گرفت و مهمترین عامل تمرکز شدید قدرت و استبداد در این دوره عامل دین و مذهب بوده. در نتیجه فرضیه دوم تحقیق تأیید می‌گردد.

فرضیه سوم عامل موقعیت ایران در تشکیل و به‌وجود آمدن اولین حکومت ایرانی یعنی ماد عامل اصلی بوده ولی در ساختار و پراکنش قدرت سیاسی تأثیر چندانی نداشت در دوره

هخامنش این عامل تأثیر بیشتری گذاشته و ساختار کنفدراسیونی دولت هخامنش تا حد زیادی مؤثر از این عامل بوده و در دوره اشکانی که دوره ثبات مرزهای ایران باستان بوده این عامل در ساختار قدرت سیاسی ایفاء نقشی کرده است و سرانجام در دوره ساسانی این عامل در نوع ساختار و پراکنش قدرت سیاسی در ایران مؤثر بوده ولی جزء عوامل اصلی نبوده است. در نتیجه فرضیه سوم تحقیق تأیید می‌گردد.

در پایان باید اشاره کرد یکی از مهمترین عواملی که در ساختار قدرت سیاسی در ایران باستان مؤثر بوده است، وجود خاندان‌های هفت‌گانه که همیشه در ساختار قدرت نقش اصلی را ایفاء می‌کردند بوده است. عوامل دیگری مانند جغرافیای ایران و اقلیم این کشور نیز در توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران باستان مؤثر بوده‌اند.

قدردانی

مقاله حاضر مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی می‌باشد، لذا نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی به خاطر حمایت‌های مادی و معنوی از انجام پژوهش حاضر کمال تشکر را داشته باشند.

References

1. Alam, A (2008); Foundations of Politics, Tehran, Nashr-e-Ney Publications [In Persian].
2. AlMasoodi (2004); Bal'ami History, Translated by Bahar.M.T, Tehran, Amir Kabir Publications [In Persian].
3. Bahar, M (1996); Research in Iranian Mythology, Part I and II., Agah Publications [In Persian].
4. Christiansen, A (1997); Mazda worshipping in Ancient Iran, Translated by Zabih Allah Safa, Tehran, Hirmand Publications [In Persian].
5. Christiansen,A (2004); Iran during the Sasanianperiod, Translated by Rashid Yasemi, Tehran, Doyaye Ketab publications [In Persian].
6. Diakonov, M.I (1975); Median period. Translated by Karim Keshvarz, Scientific and Cultural Publications [In Persian].
7. Diakonov, M.I (2005); History of Ancient Iran, Translated by Arbaab Roohi, Tehran, Scientific and cultural Publications [In Persian].
8. Enayat, H (1998); Institutions and Political Thought in Ancient Iran and Islam, Tehran, Rozaneh Publications [In Persian].
9. Ghal'e Khani,G (2005); Moghan Religious Role in Ancient Iran, Journal of Iranian Studies, The Fourth year, No. 8 [In Persian].
10. Glasner, M (1992); Political Geography, New York, John Wiley publications.
11. Grishman, R (1993); Iran from the beginning to Islam, Translated by Mohammad Moein, Tehran, Scientific and cultural Publications [In Persian].
12. Hafeznia, M & Kaviani Rad, M (2004); New Horizons in political geography, Tehran, SAMT Publications [In Persian].
13. Ibn Khaldun (1984); Alabar (History of Ibn Khaldun), Tehran, Humanities and Culture Research center [In Persian].
14. Jalali Moghaddam, M (1993); Zorani Regulations, Tehran, Bija Publications [In Persian].
15. Khodadadiyan, A (2004); History of ancient Iran (1), Tehran, Sokhan publications [In Persian].
16. Khodadadiyan, A (1383); History of ancient Iran (2), Tehran, Sokhan publications [In Persian].
17. Mashkoo, M.J (1988); Political History of the Sasanian(2), Tehran, Doyaye Ketab publications [In Persian].
18. Mashkoo, M.J (1989); Summary of religions in the history of major religions, Tehran, Shargh publications [In Persian].

19. Mehrabadi, M (1993); Dynasty rulers in ancient Iran, Tehran, Fathi publications [In Persian].
20. Mirheydar, D (2010); Developments in five decades of thought and research in political geography, Tehran, Amir Kabir Publications [In Persian].
21. Mole, M (1976); Ancient Iran, Translated by Amoozegar, Zh., Tehran, Toos publications [In Persian].
22. Motahari, M (1993); Interactive services of Islam and Iran, Tehran, Sadra publications [In Persian].
23. Pirnia (2004); History of Ancient Iran, Tehran, Ekbatan Publications [In Persian].
24. Ravandi, M (1964); Social History of Iran (1), Tehran, Amir Kabir Publications [In Persian].
25. Taylor, J. P, Flint, C (2000); Political Geography, World-Economy, Nation-State and Locality, Pearson publications, Fourth edition.
26. Taylor, P (1989); Political Geography, New York, Longman Publications.
27. Zarrinkoob, A. (1996); People of Iran(1), Tehran, Amir Kabir Publications [In Persian].

Archive of SID